

سوسیالیسم یا نئولیبرالیسم^۱

فوریه ۱۹۹۳ - از بولتن در دفاع از مارکسیسم - ^۲ ارنست مندل ^۳

برگردان: مسعود امیدی

از نیمه دهه ۱۹۷۰ تهاجمی در گستره جهانی از سوی سرمایه در مقابل نیروی کار و انبوه زحمتکشان جهان سوم صورت گرفته است. این تهاجم مبین بدتر شدن شدید تناسب قوا به زیان نیروی کار بوده و ریشه های عینی و ذهنی دارد.

ریشه های عینی اساساً افزایش حاد بیکاری در کشورهای امپریالیستی از ۱۰ میلیون نفر به حداقل ۵۰ میلیون نفر (اگر نه بیشتر) است. همه آمارهای رسمی، آمارهای دولتی اند و همه آنها جعلی اند. در کشورهای جهان سوم حداقل ۵۰۰ میلیون نفر بیکارند. برای اولین بار از پایان جنگ جهانی دوم، بیکاری در جوامع بوروکراسی پسا سرمایه داری هم در حال رشد است.

ریشه ذهنی اساساً در شکست کلی نیروی کار متشکل و جنبش های توده ای جهت ایستادگی در برابر تهاجم سرمایه داری است. این تشکل ها در بسیاری از کشورها حتی پیشگام این مبارزه بوده اند. فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و ونزوئلا تنها نمونه هایی از این کشورها هستند. این وضعیت بدون شک مقاومت در مقابل تهاجم سرمایه را مشکل تر نموده است.

اما علی رغم آنچه بیان شد، نمی توان تاثیر انکارناپذیر سیاست های اقتصادی شبه لیبرالی در واقع نومحافظه کارانه را در توسعه جهانی را دست کم گرفت. این سیاست ها که توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تدوین شده و توسط دولت های تاجر وریگان و بسیاری از مقلدین آن ها در جهان سوم به نمایش درآمده است، فاجعه ای تمام عیار بوده است.

به بهانه اولویت دادن به ثبات پولی، مبارزه بر علیه تورم و بودجه های متوازن، هزینه های اجتماعی و هزینه های زیرساخت به شکل ظالمانه ای قطع شده اند. این مسئله سبب افزایش نابرابری اجتماعی، فقر، بیماری و تهدیدات زیست محیطی در سطح جهان شده است. از نقطه نظر کلان اقتصادی این مسئله به صورت فزاینده ای ضد تولیدی و غیر عقلانی است. از نقطه نظر کلان اقتصادی این مسئله غیر قابل دفاع و نفرت انگیز بوده و نتایج غیر انسانی فزاینده ای را به همراه داشته است که زندگی نژاد انسانی را تهدید می کند.

باید به فلسفه اساسی ایدئولوژی تهاجمی نومحافظه کاری که سیاستهای اقتصادی محافظه کارانه را همراهی می کند، اشاره نمایم. نومحافظه کاران می گویند که می خواهند به صورت جدی هزینه های دولتی را کاهش دهند. در واقع هزینه های دولت هیچ گاه به اندازه دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ تحت حاکمیت نومحافظه کاران نبوده است. آنچه در واقع اتفاق افتاده است، انتقال از هزینه های اجتماعی و زیرساخت به هزینه های نظامی است که برای آن دوره حدود ۳ تریلیون دلار تخمین زده می شود و سوبسیدهای دولتی ای که به موسسات بازرگانی تخصیص یافته است. به این موارد می توان ضمانت پرداخت بدهی های نهادهای مالی و ورشکسته یا نزدیک به ورشکستگی مانند موسسات پس انداز و وام دهنده در ایالات متحده آمریکا را نیز اضافه نمود.

نومحافظه کاران می گویند که مدافع حقوق بشر هستند اما درواقع واکنش توده ها درمقابل این سیاست های ضد اجتماعی، دولت های نومحافظه کار رامجبور نموده است به شکلی رشد یابنده آزادی های دموکراتیک را مورد هجوم قرار داده واز بین ببرند. آزادی های اتحادیه ای، حق سقط جنین، آزادی مطبوعات و آزادی مسافرت. آنها فضای مناسبی بوجود آورده اند که در آن گرایشات افراطی جناح راست گرا - از قبیل نژادپرستی، بیگانه ستیزی، واز جمله نفوشتیسم افسار گسیخته - می تواند ظهور نماید.

فقر جهان سوم

رشد وسیع فقر در سطح جهان مصیبت بار است و در جهان سوم به یک فاجعه تاریخی تبدیل شده است. بر طبق آمارهای رسمی ایالات متحده تولید ناخالص داخلی بیشتر از ۶۰ کشور با جمعیتی بالغ بر ۸۰۰ میلیون نفر بین سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ با کاهش مطلق مواجه بوده است. در فقیرترین این کشورها این کاهش بین ۳۰ تا ۵۰ درصد بوده است. برای فقیرترین لایه های جمعیت این کشورها سطح افزایش فقر حدود ۵۰ درصد بوده است. تولید ناخالص داخلی آمریکای لاتین که در ۱۹۵۰ برابر ۴۵٪ تولید ناخالص داخلی کشورهای امپریالیستی بود. در سال ۱۹۸۸ به ۲۹/۷٪ آن رسید.

دستاوردهای رشد نسبی رفاه عمومی بدست آمده طی دهه ها، طی سال های کوتاهی از بین برده شد. آنچه که قویاً می تواند این مسئله را تایید نماید، نگاهی به وضعیت کشور پرو است. بر اساس آنچه در نیویورک تایمز آمده است، بیشتر از ۶۰٪ جمعیت پرو گرفتار سوء تغذیه و ۷۹٪ زیر خط فقر بوده که تماماً با درآمدی حدود ۴۰ دلار در ماه زندگی می کنند. حتی فارغ التحصیلان دانشگاهی حداکثر ۸۵ دلار در ماه درآمد دارند. این مبلغ برای پرداختن هزینه ماهانه یک پارکینگ در آن کشور کفایت نمی کند.

اگر تمایزات اجتماعی داخل کشورهای جهان سوم در نظر گرفته شود، وضعیت حتی فجیع تر است. فقیرترین ساکنان فقیرترین کشورها امروز خوراک روزانه ای برابر با خوراک اردوگاههای بازداشتگاههای نازی در دهه ۱۹۴۰ می خورند. یک گزارش از سازمان بهداشت جهانی در ایالات متحده ۵ که برای کنفرانس ۱۹۹۲ آماده شده برآورد می کند که نیم میلیارد نفر از مردم جهان از گرسنگی مزمن در رنج بوده و بعلاوه چند صد میلیون نفر از مردم نیز از سوء تغذیه فصلی رنج می کشند. نزدیک به ۸۰۰ میلیون نفر در جهان سوم از گرسنگی در رنجند. اگر به این رقم شمار گرسنگان کشورهای پسا سرمایه داری و امپریالیستی را اضافه نمایم، به رقم نزدیک به یک میلیارد نفر از مردم می رسید که از گرسنگی در رنجند و این در شرایطی است که یک موقعیت تولید بیش از حد غذا وجود دارد. در شمال برزیل نژادی از آدم های کوتوله ۶ وجود دارد که با میانگین قد ۳۵ سانتی متر کمتر از ساکنان برزیل ظهور نموده اند. طوری که طبقه حاکم بورژوا و ایدئولوگ های آن در توصیف این مردم آنان را موش صحرایی می نامند. این توصیف کاملاً فاقد عواطف انسانی و یادآور نازیها بوده و یادآور مفهومی شیطانی است. شما می دانید که موش های صحرایی چه می کنند! سوء تغذیه شامل مصرف ناکافی ویتامین ها، کانی ها و پروتئین های حیوانی همه جا گسترده است. بویژه زنان و کودکان این کمبود را دارند. به عنوان یک نتیجه کودکان در جهان سوم ۲۰ بار بیشتر از کودکان کشورهای امپریالیستی با خطر مرگ یا بیماری های کشنده مواجهند.

سرنوشت کودکان نشانی از افزایش وحشیگری در جهان سوم است. این موضوعی از آینده نیست، وحشیگری قبلاً در مقیاس وسیعی آغاز شده است. بر اساس آمار یونسف ۷ هر سال ۱۶ میلیون کودک از گرسنگی یا بیماریهای علاج پذیر می میرند. این به معنی آن است که هر چهار سال شمار مرگ کودکان به اندازه شمار کشته شدگان جنگ جهانی دوم است. آشویتس ۸، هیروشیما ۹ و قحطی بنگال ۱۰ ترکیب شده اند. هر چهار سال یک جنگ جهانی در برابر کودکان این واقعیت جهان امپریالیسم و سرمایه داری در یک کلام است. بعلاوه در جنوب آسیا ۲۰٪ از نوزادان دختر قبل از ۵ سالگی ۲۵٪ قبل از ۱۵ سالگی می میرند. دختر کشی سال به سال رشد می کند، و با استفاده انبوه از نیروی کار کودکان در شرایط نیمه بردگی ترکیب شده است.

رشد نابرابری

اثرات مصیبت با سیاست های اقتصادی نو محافظه کارانه فقط منحصر به جهان سوم و یا شرایط زندگی توده ساکنان جوامع پسا سرمایه داری نیست. آن ها شروع به گسترش آرام اما به گونه ای واقعی در کشورهای امپریالیستی هم کرده اند. در این کشورها بسته به اینکه از چه منبع اطلاعاتی استفاده می کنید، بین ۵۵ تا ۷۰ میلیون نفر از مردم زیر خط فقر زندگی می کنند. یک جامعه دو گانه با شمار رشد یابنده ای از گروه های اجتماعی با خالص امنیت اجتماعی پایین یا بطور کلی فاقد امنیت اجتماعی در حال توسعه است: بیکاران، کارگران فصلی، مردمی که با اعانه موسسات خیریه زندگی می کنند، مادرانی که به تنهایی چندین فرزند را مراقبت می کنند، تحقیر شدگانی که مرتکب جرائم کوچک می شوند و... این ها بخش هایی از عناصر تشکیل دهنده طبقات محروم هستند.

اینجا مثالی بسیار گویا وجود دارد که بسیار اندوهناک و منقلب کننده است. در قلب آنچه در انقلاب تاریخی پاریس بوده است، جایی که ۵ انقلاب بزرگ آغاز گردید، هر روز هزاران کارگر مهاجر و کارگر ساده چشم به راه پیدا کردن کار می مانند. آن ها گاهی هستند و گاهی هم نیستند. آنها بدون هیچ گونه حمایت اجتماعی، بدون اجازه اقامت اند. آن ها برای چند روز با یکدیگر رقابت می کنند زیرا همین چند روز هم بیشتر از چیزی است که در کشور خود می توانند بدست آورند.

وضعیت در زاغه های ایالات متحده نمونه بارز این روند است. بیکاری جوانان در زاغه ها به ۴۰٪ می رسد و بیشتر این جوانان هیچ گونه امیدی از پیدا کردن کار در آینده ندارند. همین پدیده در کشورهای متعدد جنوب اروپا و بریتانیای کبیر نیز مشاهده می شود. خصوصی سازی این روند را تشدید می کند.

از هنگامی که مرزهای واقعی در ایالات متحده آمریکا کاهش یافت، شمار مردمی که درآمد ناخالص سالیانه یک میلیون دلار ثابت داشتند، به ۶۰ برابر افزایش یافت. درآمد این گروه از مردم که بین ۶۰۰۰۰ و یک میلیون دلار بدست می آوردند، به ۷۸۰۰۰ تا ۲ میلیون دلار افزایش یافت اما به صراحت هیچ کارگری در بین این ثروتمندان جدید وجود ندارد.

ثروتمندان ثروتمند تر می شوند.

تأثیرات ناخوشایند سیاست های نو محافظه کارانه در جهان اقتصاد نیز بدیهی است. رشد فقر در جهان سوم و جهان سومی کردن بخش هایی از مردم کشورهای امپریالیستی از عمده ترین موانع هر توسعه معنی داری در اقتصاد جهانی است.

بدهی جهانی منجر به توسعه ناخوشایند و رسوایی آور جریان خالص سرمایه از جنوب به شمال با سوبسید دادن فقیرترین بخش های کشورهای فقیر به ثروتمندترین بخش های کشورهای ثروتمند گردید. ممکن است دریک رویکرد بدبینانه گفته شود که این کل ماهیت کاپیتالیسم است. با این حال در این بعد و اندازه این حداقل یک پدیده جدیدی در قرن بیستم است.

در ضمن حقیقت این است که نقش واسطه ها در ساختار قیمت جهانی مغایر توسعه شرایط بازرگانی است. بسیار کم شناخته شده است که دومین اقتضای بزرگ صادرات جهان سوم پس از نفت قهوه است که همه ما می نوشیم. در همین زمان برای مصرف کنندگان غربی قهوه نسبتاً ارزان است. یک پوند قهوه حدود ۵ دلار در کشورهای غربی می ارزد. کارگرانی که این قهوه را تولید می کنند ۳۰ تا ۵۰ سنت در روز دریافت می کنند. بقیه را واسطه ها تصاحب می کنند.

بزرگترین خطر جهان سومی کردن در جنوب، شرق و غرب گسترش نمونه وار بیماریهای مسری مرتبط با فقر مانند وبا و سل است که فرض می شد از بین رفته اند. تهدید شوم ایدز ۱۱ نیز مربوط به فقر است. مدیر پیشین برنامه مبارزه با ایدز سازمان بهداشت جهانی ۱۲ پیش بینی کرد که در پایان این قرن (قرن بیستم) ۱۰۰ میلیون نفر آلوده به HIV خواهند بود که ۲۵٪ آن ها خواهند مرد و ۸۵٪ این مرگ ها در جهان سوم اتفاق خواهد افتاد.

این پیامدی از برخی ویژگی های فرهنگی و اخلاقی نبوده بلکه نتیجه کاستی در آموزش، پیشگیری، مراقبت های بهداشتی و مراعات اصول بهداشتی است. در همین زمان از آغاز همه گیری بیماری ۷ میلیارد دلار در مبارزه علیه ایدز صرف شده است. تنها ۳٪ از این مبلغ در جهان سوم خرج شده است. جایی که ۸۵٪ از جمعیت آلوده شده به HIV در آنجا زندگی می کنند. خودکشی آشکاری است اگر باور کنیم که طبقه سرمایه داری کشورهای امپریالیستی از پیدایی این بیماری مصون خواهند ماند.

تحت این شرایط فراخوان پاپ برای محدود کردن مبارزه علیه ایدز به خودداری و عفت افراد و مخالفت با استفاده از کاندوم و قرص های ضد بارداری کاملاً غیرمسئولانه است. سیاستهای نو محافظه کارانه قطع بودجه های بهداشت و آموزش در همه جا به یک اندازه غیرمسئولانه و مخرب ظاهر می گردد. تأثیرات عمومی این سیاستها در اقتصاد به اندازه تأثیرشان در حوزه اجتماعی نفرت انگیز است.

اقتصاد بازار

در همه کرسی های دانشگاهی که با سیاستهای توسعه اقتصادی سروکار دارند، در همه کشورهای دنیا مطرح شده چیزی که پرواضح است سودبخش ترین سرمایه گذاری توسعه ای آنهایی هستند که برای آموزش، مراقبت های بهداشتی و زیرساخت ها صورت می گیرند. اما اگر از راهروی اصلی به قسمت های فرعی اقتصاد که مالیه عمومی نامیده می شود، عبور نمایید، ناگهان می شنوید که یک بودجه متوازن بسیار مهمتر از سرمایه گذاری در آموزش، مراقبت های بهداشتی و زیرساخت است و خواهید دید که در قطع این بودجه ها به منظور توقف تورم نیز به شکلی بسیار ظالمانه عمل می کنند.

باید تاکید شود که سیاستهای نو محافظه کارانه در چارچوب اقتصاد جهانی سرمایه داری حاکم از طریق شبه لیبرالیسم به اجرا گذاشته می شود. دو نتیجه مهم می توان از آنچه مطرح شد، گرفت:

اول، بیشتر یاوه گویی‌ها درباره برتری بقول معروف "اقتصاد بازار" فقط تظاهر است. اقتصاد بازار ناب یا نزدیک به ناب وجود ندارد و هیچ‌گاه در هیچ‌جا وجود نداشته است.

دوم، هر سیاست اقتصادی جایگزین که در همین چارچوب به کار گذاشته شود، مانند سیاستهای نئوکینزی ۱۳ که اکنون توسط شمار فزاینده‌ای از موسسات بین‌المللی و متنفذ سرمایه‌داری پیشنهاد می‌گردد، منجر به تغییر اساسی در این واقعیات ترسناک نخواهد شد. برای ارائه یک مثال به شما باید گفت که عقب‌ماندگی تکنولوژیک تکان‌دهنده تحمیل شده به جهان سوم بوسیله امپریالیسم به معنی آن است که در حالی که آن بخش از جهان (جهان سوم) فقط ۱۵٪ انرژی کل جهان را مصرف می‌کند، پنج تا شش برابر بیشتر از کشورهای ثروتمند در هر دلار از تولید ناخالص داخلی انرژی مصرف می‌کنند.

از این رو این پرسش مطرح می‌گردد که آیا ما نیاز به یک جایگزین اساسی نه فقط برای سیاستهای دروغین لیبرالی بلکه برای کل سیستم سرمایه‌داری در شکل‌های مختلف آن به منظور دستیابی به جهانی به لحاظ کیفی بهتر از جهان موجود نداریم؟ پاسخ من آشکارا آری است. این است چیزی که ما را نیازمند سوسیالیسم می‌کند، و این چیزی است که سبب شده است من بگویم: سوسیالیست هستم و سوسیالیست باقی خواهم ماند.

بشریت با تهدیدهای وحشتناکی در زندگی طبیعی خود مواجه است: جنگ‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی، جنگ‌های بزرگ سنتی که می‌تواند از طریق بمباران مراکز هسته‌ای توسط سلاح‌های متعارف به جنگ هسته‌ای تبدیل شوند، ریسک فزاینده ویرانی محیط زیست از طریق اثر گلخانه‌ای و سوراخ لایه اوزون، نابودی جنگل‌های استوایی، کویزایی در مناطق وسیعی از آفریقا و آسیا و آثار مترکم شده بیماری‌های مسری و... برای بسیاری از مردم این پرسش مطرح شده است که "آیا خیلی دیر نشده است؟ آیا روز رستاخیز اجتناب‌ناپذیر است؟ آیا نوع بشر قادر به زنده ماندن طی ۵۰ سال آینده خواهد بود؟" ما بر این باوریم که نوع بشر محکوم به فنا نیست. این یک تفکر آرمان‌خواهانه یا یک بینش ناب نیست. این باوری است که بر مبنای داده‌های علمی محکم و پویایی مداوم تحقیقات علمی بنا شده است.

فقط یک مثال: یک روش واقعی و جدی برای کاملاً معکوس نمودن کویزایی در آفریقا وجود دارد. برای آبیاری کردن بیابان به منظور اینکه دوباره آن را به سرزمینی برای تولید محصولات غذایی غنی مانند آنچه تا ۱۵۰۰ سال پیش بوده، تبدیل نمایید، برای الهام بخشیدن به ساکنان آن برای به کار بردن فنون کشاورزی محفوظ نگه‌دارنده طبیعت جهت تعویض از محصولات تجاری به محصولاتی که آن‌ها را برای تغذیه آفریقایی‌ها به شیوه‌ای سالم توانا سازد. تاثیر یک صحرای سبز و پوشیده از درخت بر شرایط اقلیمی جهان واقعاً شگفت‌انگیز خواهد بود.

مشکلی که در این مورد باید حل شود یک مشکل تکنیکی، طبیعی یا فرهنگی نیست. یک مسئله اجتماعی است. به منظور این که این راه حل به اجرا گذاشته شود، شما به نظمی اجتماعی نیاز دارید که در آن طمع، تمایل به ثروت‌اندوزی شخصی بدون توجه به مصالح عمومی اجتماعی و اقتصادی جامعه، جان‌شینی عقلانیت کاذب کوتاه مدت به جای عقلانیت بلند مدت، رفتارهای اقتصادی و اجتماعی را تعیین نماید. نیاز به وجود قدرت در دست‌های نیروهای اجتماعی داریم که بتوانند افراد، طبقات و بخش‌های طبقات مسلط را از تحمیل خواست‌های خود بر جامعه بازدارد. قدرت باید

دردستهای زحمتکشان باشد که خواستار اتحاد و انسجام، همکاری و انسان دوستی از طریق دموکراتیک اند که برخلاف خود پرستی کوتاه بیتانه و غیرمسئولانه است.

موضوع، آگاهی نیست. ثروتمندان، سرمایه داران و قدرتمندان کند ذهن نیستند. بسیاری از آن ها برای مثال کاملاً از خطرات زیست محیطی آگاهند. آن ها تلاش می کنند به این خطرات توجه نمایند، آن ها را در برنامه ریزی اقتصادی و پیش بینی خود به حساب آورند اما زیر فشار رقابت آنها مجبورند چنان عمل کنند که تهدید کلی باقی می ماند.

برخی ها می گویند که علم و تکنولوژی یک منطق غیرقابل مقاومت را همراه خود توسعه داده است و این که توسعه مهارنشده علم و تکنولوژی نوع بشر را به لبه انقراض کشانده است اما این راه درست مشاهده اشیاء نیست. این چیزی است که بر مبنای فلسفه مارکسیسم به آن "مادی کردن تفکر" ۱۴ گفته می شود. علم و تکنولوژی به عنوان نیروهای جدا شده از موجودات انسانی که آن ها را کنترل می کنند، معرفی شده است اما این نادرست است.

دموکراسی کارگری

علم و تکنولوژی، قدرتی مستقل از کسانی که آن ها را اختراع کرده، به کار می گیرند و در جهت منافع خود آن را می منحرف می کنند، ندارند. مسئله اساسی تحت کنترل در آوردن علم و تکنولوژی به کنترل اجتماعی آگاه به نفع اکثریت عظیم موجودات انسانی به صورتی دموکراتیک است. مسئله اساسی آزاد نمودن علم و تکنولوژی از انقیاد منافع ویژه ای است که آن ها را بدون منافع بلند مدت نژاد بشر مورد سوء استفاده قرار می دهند. برای این منظور ساختار و سازمان جامعه باید تحت تسلط دموکراتیک تعریف شده و آگاهانه کنترل شود.

در آخرین تحلیل، سوسیالیسم به معنی پیروزی بیشترین شمار انسانها جهت تصمیم گیری درباره سرنوشت خود در همه بخش های کلیدی زندگی است. در درجه اول برای همه مزدبگیران که تحت اجبار اقتصادی نیروی کارشان را می فروشند و امروزه توده انبوهی از مردم را نمایندگی می کنند.

توده ای بزرگتر از همیشه در گذشته. اکنون بیشتر از یک میلیارد مزد بگیر در جهان وجود دارد. آن هایی که ورای این آزادی - آزادی مزدبگیران برای تصمیم گیری به روشی دموکراتیک جهت تعیین اولویت های تولید و چگونگی تولید کردن و توزیع - از فرمانروایی اقلیتی دفاع می کنند، آنهايي که بیان می کنند این آزادی باید تابع قاعده و قانون بازار - قانونی برای ثروتمندان، یا قانونی برای قشر ممتاز، قانونی برخاسته از کلیسا، قانونی برخاسته از دولت یا برخاسته از یک بخش - باشد، متکبرانه فرض می کنند که حامل کمال دانش و خرد بوده و استعداد توده ها را برای برابری و سبقت گرفتن از آنها را دست کم می گیرند. ما این ادعا را به عنوان شارلاتانیسمی بی پایه رد می کنیم و اخلاقاً از آن به خاطر هدایت فزاینده پی آمدهای غیر انسانی متنفریم.

ما با هشدار مارکس مبنی بر اینکه مریان می باید به نوبه خود آموزش ببینند، اشتراک نظر داریم. تنها خود فعالیتی سازمان یافته دموکراتیک توده هائی تواند به آن دست یابد. سوسیالیسم نظامی اجتماعی است که توده ها بطریقی آزاد برای سرنوشت خود تصمیم می گیرند.

به منظور نگاه کردن به جهان به گونه ای که امروز هست، ما مجبوریم آن رابه روشی متفاوت از آنچه بطور کلی در روزنامه ها می خوانید یا در تلویزیون می بینید، نگاه کنیم. مردم مبارزه را آغاز کرده اند. در اروپا ۱۵ درصد مردم اندکی قبل در یک رفرا ندوم با ۷۴٪ آراء خصوصی سازی شرکت تلفن را رد کرده اند. معدنچیان انگلیسی و بویژه کارگران ایتالیایی به سیاستهای ریاضتی که دولت آن ها کوشید به حلق شان فرو کند، به طریقی وسیع واکنش نشان داده اند. هر دو گروه در برابر این سیاستهای ریاضتی اعتصاب کرده اند. ما در آلمان شاهد یک واکنش بنیادی جوانان در مقابل بیگانه ستیزی، نژادپرستی و نئوفاشیسم هستیم و این بیشترین دلگرمی است.

این کاملاً متفاوت از چیزی است که در پایان دهه ۱۹۲۰ و آغاز دهه ۱۹۳۰ اتفاق افتاده است. در آن زمان نازیها دبیرستان ها، دانشگاهها و جوانان را بسیار قبل از فتح قدرت سیاسی تحت تسلط خود در آوردند. امروز انبوه جوانان در مقابل بیگانه ستیزی، نژادپرستی و نئوفاشیسم به جنبش درآمده اند در حالی که مدعیان سیاسی به راست می روند. بهترین مثال از برزیل است جایی که جنگی در دفاع از طبقه کارگر در مقابل دولت ارتجاعی فاسد در جریان است. من نسبتاً بدین هستم، فکر نمی کنم آن ها پیروز خواهند شد اما چالشی برای قدرت بورژوازی در این هفتمین کشور وسیع جهان که اکنون بیشتر از آلمان ۱۹۱۸ کارگران صنعتی دارد، حداقل امکان پذیر شده است.

اگرچه تصویر کلی جهانی یک جهت گیری عاقلانه را بازتاب می دهد، به دلیل فقدان یک آلترناتیو منظم سوسیالیستی بسیاری از این جنبش ها بطور کلی جنبش های انفرادی و ناپیوسته هستند.

سوسیالیسم

ورای این توسعه کلی جنبش جهانی چیزی وجود دارد که ما آن را بحران های جهانی از اعتبار سوسیالیسم می گوئیم کارگران هیچ گونه اعتمادی به استالینیسیم، پسا استالینیسیم، مائوئیسم، کمونیسم اروپایی یا سوسیال دموکراسی ندارند.

تحت این شرایط، هیچ یک از دو طبقه اساسی اجتماعی، سرمایه و نیروی کار قادر به اعمال راه حل تاریخی خود به بحران های جهانی در کوتاه مدت یا بلند مدت نیستند. سرمایه داران به دلایل عینی نمی توانند چرا که طبقه کارگر بسیار قوی است. این طبقه بسیار قوی تر از دهه ۱۹۳۰ است. اما طبقه کارگر هم نمی تواند بحران های جهانی را حل کند زیرا هیچ اعتقادی به یک نظم اجتماعی جایگزین ندارد.

از این رو مادر بحران های طولانی بسر می بریم، با پیامدهایی که در این مرحله غیر قابل پیش بینی اند، مواجهیم. ما ناگزیریم برای منافع طبقه کارگر، به نفع سوسیالیسم، به نفع زندگی طبیعی نوع بشر مبارزه کنیم زیرا این انتخاب واقعی امروز است: "سوسیالیسم یا انهدام نژاد انسانی" نه سوسیالیسم یا بربریت. من وظایف کلیدی همه ما سوسیالیستها را در سه بخش می بینم:

دروهله اول در دفاع بی قید و شرط از نیازهای توده ها در همه جای جهان به صورتی که به نیازهای فوری آنها پاسخ دهد، بدون تحت الشعاع قرارداد این پشتیبانی به هر تقدم دیگری از ماهیت سیاسی یا هر تمهید قدرت دیگری. ما باید به مثالی از آنچه جنبش کارگران در آغاز و در طول دوره رشد بزرگ خود از پایان دهه ۱۸۸۰ تا آغاز جنگ جهانی اول انجام داد، برگردیم.

در آن زمان سوسیالیستها دوهدف کلیدی داشتند: روز کار ۸ ساعته و حق رای عمومی و آنها از این پرسش شروع نکردند که: چگونه ما می توانیم به آن جامه عمل بیوشانیم؟ با چه شکلی از قدرت؟ با چه شکلی از دولت؟ نه. آنها گفتند که این خواسته هانیازهای عینی رهایی انسانند و ما باید برای آن هامبارزه کنیم. به هر وسیله ای که ممکن و ضروری است و خواهیم دید که چه نتایجی بیار خواهد آمد.

در برخی کشورها روز کار ۸ ساعته با اعتصاب های عمومی بدست آمد. در سایر کشورها این خواسته از طریق دولتها که می توان به آن هادولت های کارگری نام داد، بدست آمد. در سایر کشورها از طریق دادن امتیاز از سوی بورژوازی به جنبش نیرومند کارگران به منظور پیشگیری از ایجاد انقلاب بدست آمد. واقعیت این است که روز کار ۸ ساعته آنگونه که مارکس وانگلس اشاره کرده بودند، هدف عینی طبقه کارگر بود و به همین دلیل است که شما نتوانستید مبارزه برای چنین نیازهایی را از طریق طراحی قدرت پیش - تدبیری تحت الشعاع چیز دیگری قرار دهید.

من بسیاری اوقات به رفقا فرمول مشهور تاکتیسین بزرگ ناپلئون بناپارت ۱۶ را یادآوری می کنم. کسی که لنین به صورت تایید شده ای از او نقل قول می کرد: "ابتدا مبارزه را شروع کن، و سپس خواهیم دید. ۱۷" نکته مهم آغاز مبارزه است. آنچه بعد از آغاز نبرد پیش می آید، بستگی به رابطه نیروها (تناسب قوا) دارد اما خود مبارزه ارتباط نیروها و تناسب قوا را تغییر می دهد.

امروز وظیفه دوم سوسیالیستها و کمونیستها آموزش پایه ای سوسیالیسم و تبلیغ است. نسل بشر بدون جایگزینی یک جامعه اساساً متفاوت با جامعه موجود حفظ نخواهد شد. شما می توانید آن راهرچه می خواهید، بنامید. برچسب، تفاوتی ایجاد نمی کند. اما مضمون آن باید مشخص شود. مضمون سوسیالیستی توسط توده ها پذیرفته خواهد شد. پس از تجارب مصیبت بار سوسیال دموکراسی، استالینیسیم و پسا استالینیسیم، تصویر سوسیالیسم تنها می تواند در بردارنده مفهوم یک رهایی ریشه ای باشد، دارای بعد برابری ریشه ای زن و مرد، دفاع بنیادی از محیط زیست، هوشیاری ریشه ای ضد جنگ، تکرسیاسی، شناختن کلی حقوق بشر بدون استثناء. سوسیالیسم به شرطی پذیرفته خواهد شد که رهایی ریشه ای را بدون استثناء در یک مقیاس جهانی مطرح نماید.

سومین شرط برای حل بحران های وحشتناک اعتبار سوسیالیسم، تجدید وحدت سوسیالیسم و آزادی است. سرمایه داری یک اشتباه استراتژیک و وحشتناکی را در رواج رشد حقوق بشر در مقابل سوسیالیستها در سراسر جهان مرتکب شده است. این بومرنگی خواهد شد که دوباره و دوباره آن ها را مورد ضرب قرار خواهد داد. اما برای اینکه این اتفاق بیفتد، تجدید وحدت سوسیالیسم و آزادی انسان باید کامل شود.

در نیمه دهه ۱۹۲۰ آواز سنتی جنبش کارگری ایتالیا باندیرا روسا ۱۸ در بردارنده این کلمات شگرف بود: "زنده باد کمونیسم و آزادی" ۱۹

یکی از مهم ترین جرائم استالینیسیم و پسا استالینیسیم و سوسیال دموکراسی دامن زدن به جدایی تاریخی بین این دو ارزش بوده است. ما باید دوباره این یگانگی را احیا کنیم.

در ایالات متحده در نیمه دهه ۱۹۲۰ دو آنارشیت، ضد کمونیست به نام های ساکو و وانزتی ۲۰ - آن ها مطلقاً هیچ همدمی با کمونیسم نداشتند - توسط دولت ارتجاعی بورژوازی محکوم به مرگ شدند. اتهام آن ها همکاری با حزب کمونیست ایالات متحده و انترناسیونال کمونیستی مطرح گردید. واقعیت این بود که آن ها آنارشیت و آنتی کمونیست بودند. به هیچ وجه هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند. من با افتخار بیان می کنم که رفیقمان جیمز پی. کانن ۲۱ نقش مهمی را در سازماندهی آن کمپین جهانی برای این دو آنارشیت بازی کرد. این سنتی است که ما باید بدون هیچ محدودیتی به آن برگردیم.

هرکس که در مقابل حقوق بشر تحت هربهانه ای در هر کشور مرتکب جرمی می شود، باید توسط سوسیالیستها و کمونیستهای جهان محکوم گردد. این یک اقدام پیش نیاز برای اعاده اعتماد در میان توده ها به حرکت مان است. زمانی که این اعتماد اعاده شود، ما قدرت روحی، اعتبار روحی، مقاومت روحی ای کسب می کنیم که ده ها برابر قوی تر از همه سلاح هایی است که در کنترل سرمایه داری است.

دردفاع از مارکسیسم

من می خواهم به دوستانم در "مدرسه مارکسیسم" بگویم که آنها کاملاً برای ایستادگی روی مارکسیسم و تسلیم نشدن به راه حقیر فشارهای ضدیت با مارکسیسم که در اطراف همه ما هست، حق دارند. برخی آشکارند و برخی پراکنده، اما آنها همه جا در اطراف ما هستند.

مارکسیسم بهترین چیزی است که در ۱۵۰ سال گذشته در عمل و تفکر اجتماعی پدیدار شده است. آنهایی که این را انکار می کنند، آنهایی که مارکسیسم را مسئول ضدیت با انقلاب استالینستی می دانند، مارکسیسم را مسئول پشتیبانی سوسیال دموکراسی از جنگ های مستعمراتی می دانند، یا جاهل اند یا عمداً دروغ می گویند. مارکسیسم دو پیروزی اساسی به نوع بشر داده است که ما مجبور به دفاع از آنها هستیم، با اطمینان و اعتماد به نفس به این که ما از هدف شایسته و ممتازی دفاع می کنیم.

مارکسیسم علم جامعه است. مارکسیسم درکی منطقی است از آنچه در ۲۰۰ سال گذشته، اگر نه بیشتر، در جریان بوده است. توانمندی شگرفی از اطلاعات تجربی و بدون هیچ جایگزین ارزشی، حتی اندکی ارزشی، در میان علوم اجتماعی بوده است.

ما درباره آینده هیچ پیشگویی ای نمی کنیم. تنها شکل علمی مارکسیسم، مارکسیسم باز است. مارکسیسمی که خود مارکس گفت که تردید سازنده را در بردارد. همه چیز برای بازنگری آزاد باقی می ماند، اما تنها بر پایه واقعیت. آنهایی که این کار را به روشی غیرمسئولانه بدون بررسی واقعیات انجام می دهند، آنهایی که این ابزارهای شگرف ادراک واقعیت جهان را با مفاهیمی تردید برانگیز، غیرعقلانی، مرموز یا افسانه ای معاوضه می کنند، به هیچ هدف مثبتی خدمت نمی کنند.

همانگونه که اهمیت مارکسیسم به عنوان یک علم مطرح است، دومین جزء اساسی آن نیز بسیار مهم بوده و آن جزء اخلاقی آن است. خود مارکس این مفهوم را به طریقی بسیار رادیکال (بنیادی) فرمول بندی نمود. او از جوانی تا پایان عمرش حتی برای یک دقیقه از تعریف چیزی که آن را "امر مطلق" می نامید، متزلزل نشد.

مارکسیسم مبارزه ای است در برابر هر وضعیتی که در آن موجودات انسانی تحقیر شوند، از خود بیگانه شوند، مورد استثمار قرار گیرند، مورد ظلم قرار گیرند یا شان انسانی آن ها انکار گردد. هر چه بهانه هابرای توجیه چنین انکارهایی بیشتر باشد، ما مجبور به درافتادن با آنها به صورتی بی قید و شرط هستیم. دریابید که شما نمی توانید سعادت مندتر گردید مگر این که زندگی تان را وقف دفاع از حقوق بشر در هر کجای جهان نمایید، در دفاع از استثمار شده گان، در دفاع از ستم دیدگان، در دفاع از لگد مال شده ها و تحقیر شدگان. هیچ راه بهتری برای یک انسان خوب بودن در این جهان بهتر از وقف زندگی تان به این هدف بزرگ نیست. به این دلیل است که آینده با مارکسیسم است.

× رونوشت از سخنرانی در مدرسه مارکسیسم نیویورک، ۲۱ فوریه ۱۹۹۳. با کمی تلخیص، از بولتن در دفاع از مارکسیسم.

- 1 - Socialism or neo - liberalism?
- 2 - Bulletin in Defense of Marxism <http://www.angelfire.com/pr/red/mandel/contents.htm>
- 3 - Ernest Mandel
- 4 - Bureaucratized post - capitalist societies
- 5 - United Nations World Health Organization
- 6 - Pygmy
- 7 - UNICEF
- 8 - Auschwitz
- 9 - Hiroshima
- 10 - Bengal famine
- 11 - AIDS
- 12 - World Health Organization's anti - AIDS program
- 13 - neo - Keynesian policies
- 14 - Reified thinking
- 15 - Uruguay
- 16 - Napoleon Bonaparte
- 17 - "First start the struggle, and then we'll see"
- 18 - Bandiera Rossa
- 19 - "Long live communism and freedom!"
- 20 - Sacco and Vanzetti
- 21 - James P. Cannon

برگرفته از:

سایت فرهنگ توسعه